

به تو معمور داده‌اند این ملک  
همه اندر تراش ، چون تیشه  
گوشت دهقان به هر دو ماه خورد  
دست دهقان چو چرم گشته ز کار  
چه خوری تو ز دستواره او  
دو سه درویش رفته در دره  
شب فغانی که گرگ میش پُرد  
تو پر از باد کرده پشم بروت  
چند در قهر دیگران کوشی

ز خرابی مهل که گیرد کلک  
کی بماند درخت در بیشه  
مرغ بریان چربک شاه خورد  
دهخدا دست نرم برده که آر  
نظری کن به دستپاره او  
پی گوساله و بز و بره  
روز آهی که دزد خیش پُرد  
که کی آرد شبان پنیر و قروت  
بهر خود شیر دیگران نوشی

اوحدی مراغه‌ای، شاعر آزاده ایست که عموم مردم و طبقات متعم را به رعایت اعتدال و انصاف دعوت می‌کند، آزمندی و زربرسی را غول، و زن با رگی و شهوترانی را غل گردن مردان می‌شمارد:

ای رنج ناکشیده که میراث می‌خوری  
مردم به دستگاه توانگر نمی‌شوند  
از قوت و خرقة هرچه زیادت بود ترا  
زر غول مرد باشد و زن غل گردنش  
...بی عدل ملک دیر نماند، نگاهدار  
...دریای فتنه این هوس و آرزوی تُست  
این شستشوی جبه و دستار تا به کی؟  
هرگز نباشدت به بد دیگران نظر

اوحدی مراغه‌ای که مردی با هدف و به مبانی اخلاقی و اجتماعی و سعادت و بهروزی مردم دوران خود سخت پای‌بند بود، برای مقام روحانیت نیز احترامی فراوان قائل است، به همین مناسبت در مثنوی جام جم به کسانی که از کسوت روحانیت سوءاستفاده می‌کردند، و با مکر و ریا و تدلیس و تلبیس مردم بی‌خبر و ساده لوح را فریب می‌دادند سخت حمله می‌کند و چون عبید زاکانی منتقد نامدار این دوران، پرده از روی سالوس و ریای این گروه برمی‌دارد:

شرمشان نیست خود ز منبر و چوب  
 نتوان رفتن از طریق فضول  
 حُب دنیا و جمع مال آید  
 نکنی، در دسر، چه می جویی؟  
 دُم دستار، چارگز چه کنی  
 این سخن را ز راستان بنیوش  
 بی ریا هیچ دم نخواهی زد  
 وز حرام احتراز کردن تو  
 پیش بیگانه شب نخفتن دیر  
 مینهی دام و دانه از تزویر  
 نه سرت را ز خلق و خالق شرم  
 نقره‌ای بر سَرِ مِس آندوده  
 گفت من بارها خدا دیدم  
 گفتم ای دل تو نیک تر وادان  
 وانکه موساست نور و ناری دید  
 از دو مُرْسَل زیادتست چرا  
 بیش بینم که بر خدای کبیر  
 تا دو نان بر کنی ز خالد و بکر

مردمی ترك اتفاق گرفت  
 مُصحفی ماند و کهنه گوری چند  
 صادقان را به خون دل گُشتند  
 به ریا روی دین بپوشیدند  
 پُرُ بری زود در بغل گیرد  
 وز درون صد هزار مآبونی  
 کار بندند عرف و عادت را  
 بر دلش حُب مال سرد کنند

آه از این واعظان منبرکوب  
 ... بر سر منبر و مقام رسول  
 آنچه بر عالمان و بال آید  
 واعظی؟ خود کن آنچه می گویی  
 چه دهی دین و باغ و زر چه کنی  
 راست گویی به راستکاری کوش  
 ... بی رعونت اقدم نخواهی زد  
 آن نماز دراز کردن تو  
 روز بر سفره نان نخوردن سیر  
 بر سر راه پادشاه و امیر  
 نه بدانش دل تو گردد نرم  
 چیست این تُرّهات بیهوده  
 پیر سالوس را بپرسیدم  
 آتشم در فتاد، از آن نادان  
 اینکه پیغمبرست یاری دید  
 شیخکی روز و شب چو خر به چرا  
 اعتماد تو بر چماق امیر  
 چیست این زرق و شید و حيله و مکر

همه روی زمین نفاق گرفت  
 از حقیقت به دست کوری چند  
 ... اهل زرق و نفاق هم پشتند  
 اهل مکر و حیل بکوشیدند  
 کم بری ز زرق ز زرق نپذیرد  
 از برون خرقه‌های صابونی  
 چون بیابند نوارادت را  
 جامه زرق بر نورد کنند

سَبِّ کس را کجا کند چون روز  
این جماعت بهشت می خواهند!  
حور و غِلَمان و جوی شیر و شراب  
چون ندانی که این بهشت کجاست  
فقر اگر خوردن است و گانیدن  
همه را بهتر از تو هست این حال  
میوه تا کی خوری ز باغ کسان؟  
نام مردم فروختن تا چند؟  
پیر محراب کوب منبر سوز  
خانه، زرین خشت می خواهند  
میوه های شگرف و مرغ و کباب  
مردمان را چه خوانی از چپ و راست  
هرزه ای چند بر درانیدن  
بر سر جاه و حسن و شوکت و مال  
چه فروغت دهد چراغ کسان؟  
چوب همسایه سوختن تا چند  
جام جم

اوحدی در اشعار زیر فضل فروشان و ریاکاران را به باد انتقاد می گیرد و ماهیت پلید آنان را آشکار می کند:

ای که گشتی بدان قدر خُرسند  
گِرْدُ بدعت مگر و گِرْدُ فضول  
قول روشن چو هست و نص جلی  
در جِیل<sup>۱</sup> دفتر و کتاب که ساخت؟  
سخن راست در نوردیدن  
جاهل و عام را فضول کند  
روشنی نیست، فروغ مده  
...عالمی، بر در امیر مرو  
که کسی خواندَت به دانشمند  
می کن آنجت خدای گفت و رسول  
پی رخصت چه گردی ای زحلی  
یا به تزویر فصل و باب که ساخت  
گِرد تاویل دور گردیدن  
خاص را خود به جان ملول کند  
به کسان رُخصتِ دروغ مده  
این چه رفتن بود بمیر و مرو

لزوم فعالیت های عمرانی: اوحدی مراغه ای غیر از توجه به مسائل اخلاقی و تربیتی نسل جوان، به دیگر مسائل عمرانی و اقتصادی دوران خود نیز توجه داشته است.

جالب توجه است که اوحدی مانند ابن خلدون اندلسی به مسأله شهرسازی و آثار و نتایج آن توجه کرده و از شهریاران و قدرتمندان می خواهد که به این کار خیر اقدام نمایند. تا عده کثیری از این راه به فعالیت های گوناگون تولیدی و اقتصادی اهتمام ورزند.

## شرایط شهرسازی در قرونِ وسطا

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

به نظر اوحدی، قبل از اقدام به این کارِ عمرانی، توجه به موقعیت طبیعی و جغرافیایی محل، کمال ضرورت را دارد، شهر باید در جوار رودخانه یا محلی احداث شود که ایجاد کاریز و قنات ممکن باشد، و مردم بتوانند از چشمه سارهایی که از کوههای اطراف سرانبر می شود، آب مورد نیاز خود را تامین کنند. علاوه براین، شهر باید در موضعی باشد که از خطر حمله دزدان و راهزنان در امان باشد.

بنیان گذاران شهر باید از کندن خندق و دیگر اقدامات امنیتی غفلت نکنند و کسانی که در چنین شهری، اقدام به ساختن منزل می کنند، باید خانه خود را در محل بالنسبه مرتفعی بنا کنند، تا از خطر سیل و زحمت یاغیان و چریکان در امان باشد، علاوه براین خانه باید به دُکان و بازار و مسجد و حمام نزدیک باشد، و قبل از اقدام به خرید خانه باید از وضع اخلاقی همسایگان اطلاعاتی به دست آورد، همچنین در ساختن راه آب، و ایجاد محلهای مناسب برای ذخیره ضروریات زندگی، نظیر انبار غله و گاه و اصطبل برای چهاربایان نیز باید توجه کافی به عمل آورد.

## استاد البشّر خواجه نصیرالدین توسی

خواجه نصیرالدین توسی به سال ۵۹۷ در طوس یا جهرود قم تولد یافت. وی در زمره حکما و دانشمندانی است که تنها عمر گرانبهای خود را مصروف مطالعه و تحقیق و تالیف نکرده، بلکه در سیاست عمومی عصر خود صاحب نظر و در جریانات

خواجه نصیرالدین  
دانشمند و  
سیاستمدار ایران

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن دوران عامل موثری به شمار می رفته است، وی که از برکت هوش و استعداد سرشار «از اعظام رجال قرن هفتم و از اجلة علمای جامع ایران است، علم نقلی را از پدرش و معقول را از دانی خویش و سپس از فریدالدین داماد

نیشابوری و علوم ریاضی را از کمال‌الدین محمد حاسب فرا گرفت و مدتی هم در محضر دانشمندانی چون قطب‌الدین مصری و کمال‌الدین یونس موصلی و ابوالسعادات اصفهانی تلمذ کرد و در معارف زمان خویشتن به ویژه حکمت و ریاضی استاد مسلم شد و به لقب استاد البشر ملقب گشت و به دربار ناصرالدین عبدالرحیم مُکَنّی به ابوالفتح حکمران قهستان که از سران اسماعیلیّه و محتشمی دانش‌پرور بود راه یافت و کتاب معروف اخلاق ناصری را به نام او پرداخت. چندی بعد، ناصرالدین او را به قلعه الموت نزد علاءالدین محمد، هفتمین خلیفه حسن صباح برد، و سپس ملازم رکن‌الدین خورشاه آخرین فرمانروای اسماعیلی شد.<sup>۱</sup>

در حقیقت خواجه نصیر نزد اسماعیلیان به صورت زندانی و باز داشته محترمی به سر می‌برد. وی در وصف حال خود گوید:

به گرداگرد خود چندان که بینم بلا انگشتری و من نگینم  
خود او از آن دوران محنت‌زا در مقدمه زیج ایلخانی چنین یاد می‌کند: «آن وقت که  
هلاکو ولایت‌های ملحدان بگرفت، من بنده کمترین نصیرالدین که از توسم به ولایت  
ملحدان افتاده بودم، بیرون آورده»

«خواجه نصیر در پیش محتشم مزبور (ناصرالدین) محترم شد و در تایید آئین  
اسماعیلیه به تالیف کتاب پرداخت... و در قلاع ملاحظه بود، تا سال ۶۵۴ پس از تسلیم  
شدن ناصرالدین محتشم، خواجه نصیرالدین به هلاکو معرفی شد، چون مغول به  
ستاره‌شناسی و احکام نجوم علاقه مفراطی داشتند، و خواجه نیز از این حیث اشتهار یافته  
بود، هلاکو خواجه را گرامی داشت و خواجه از این تاریخ تا سال وفات خود در خدمت  
مغول بود.»<sup>۲</sup>

چون خواجه از آشفتگی و فساد دربار آخرین خلفای عباسی آگاه بود به خوبی  
می‌دانست که آنان درد دین ندارند و به تعالیم اسلامی کمترین توجهی نمی‌کنند و جز  
توطئه و تحریک در کشورهای اسلامی و ترویج فساد و اختلاف در بین ملل و فرق مختلف  
کاری انجام نمی‌دهند، بر آن شد که هلاکو را از تردید بیرون آورد و او را به تصرف بغداد و  
برانداختن این کانون فساد، ترغیب کند و در این راه با وجود مخالفت عده‌یی از  
شخصیت‌های سیاسی آن دوران توفیق یافت و به خلافت پانصد ساله عباسیان پایان بخشید.  
خواجه نصیرالدین، علاوه بر آثار مشهور خود به عربی و بعضی ترجمه‌ها، چندین

۱. لغت‌نامه دهخدا (نشان...) ص ۵۶۹ به بعد.

۲. عباس اقبال، تاریخ مغول، ص ۵۰۱ به بعد.

کتاب و رساله فارسی نوشته که از آن میان تحریر اقلیدس، اساس الاقتباس در منطق، اخلاق محتشمی، اخلاق ناصری، منسوخ نامه و اوصاف الاشراف و دهها کتاب دیگر قابل ذکر است.

پس از هلاکو، آباقاخان نیز خواجه را گرامی داشت، خواجه نصیرالدین گذشته از مقامات علمی، وجودش منشاء خدمت بسیار مهمی به معارف بشری بوده است، بدین شرح که: به مناسبت نفوذش در دربار هلاکوخان، مقدار مُقتنابیهی از کتب نفیس عهد خویش را که در معرض دستبرد تاتار و در شرف تلف شدن بود فراهم آورد و در کتابخانه‌یی نگهداری کرد، تعداد کتبی را که در این کتابخانه به سعی و همت خواجه فراهم آمده بود، تا چهارصد هزار مجلد نوشته‌اند، همچنین نفوذ و منزلت وی باعث نجات جان بسیاری از فضلا و علمای عهد، از تیغ خونریز تاتار شد. وفات خواجه به سال ۶۷۲ هجری قمری در بغداد اتفاق افتاد. وی گذشته از تدریس و تصنیف و تحقیق، گاهی نیز تفنن را به شاعری نیز می‌پرداخت، ابیاتی به نام او در تذکره‌ها ثبت است، از آن جمله است این رباعی:

آن قوم که راه بین فتادند و شدند کس را به یقین خبر ندادند و شدند  
آن عقده که هیچ کس ندانست گشاد هر يك بندی بر آن نهادند و شدند  
غیر از کتب و آثاری که از خواجه ذکر کردیم، در لغتنامه دهخدا (نشان نین) صفحه ۵۶۹ و ۵۷۰، حدود ۵۸ کتاب، رساله و تحریر از آثار او ذکر شده است.<sup>۱</sup>

اکنون نمونه‌یی از آثار فارسی او را از کتاب اساس الاقتباس در ماهیت علم منطق نقل می‌کنیم: «... هر علمی و ادراکی که باشد چون آن را اعتبار کنند، از دو حال خالی نباشد، یا مجرد یابند از حکم، چه به اثبات و چه به نفی، و آن را تصور خوانند یا مقارن حکم یابند به اثبات یا به نفی و آن را تصدیق خوانند. مثال تصور: حیوان ناطق و مثال تصدیق: این حیوان ناطق است یا این حیوان ناطق نیست. و هر یکی از این دو قسم یا بی واسطه اکتسابی حاصل شود یا به واسطه اکتساب حاصل آید. مثال تصور نامکتسب، شناختن حقیقت فرشته، و مثال تصدیق مکتسب دانستن به یقین که فرشته هست. و همچنانکه در اکتساب چیزی که حاصل نبود ماده مخصوص بیاید که در آن ماده تصرف کنند به وجهی مخصوص، تا مطلوبی که مکتسب خواهد بود حاصل آید، مثلاً نجار را در نجارت<sup>۱</sup> تخت و چوبی که شایسته آن کار بود حاجت افتد، تا چون در آن چوب تصرف کند به بریدن و

تراشید و غیر آن، بر وجهی که او داند تخت حاصل شود، مردم را نیز در تحصیل تصور و تصدیق مکتسب به معانی معلوم که در خاطر او مقرر باشد پیش از کسب حاجت بود، و به تصرفی که در آن معانی بر وجهی که مؤذی بود به مطلوبی که می خواهد، چون ملکه شود صناعت منطق خوانند.

و چنانکه نجار استاد آن کس باشد که داند که از هر چوبی چه توان ساخت و کدام چوب شایسته تخت بود و کدام چوب ناشایسته، و به انواع تصرفات که مؤذی بود به مطلوب بر وجهی آتم، یا بر وجهی ناقصتر، با خود مؤذی نبود به مطلوب اصلا، واقف و قادر باشد، منطقی استاد آن کس باشد که داند که از هر معنی که در خاطر مردم متمثل شود، به کدام مطلوب تواند رسید، و بر انواع تصرفات که مؤذی بود به تصورات و تصدیقات که اقسام علم است، بر وجهی آتم یا بر وجهی ناقصتر یا بر وجهی که مؤذی نبود به مطلوبی، واقف و قادر باشد؛ و چنانکه نه هر مردمی نجارت تواند آموخت، نه هر مردمی صناعت منطق حاصل تواند کرد. و چنانکه به نادر افتد که مردمی که تجارت که تجارت ناآموخته تختی نیک تواند تراشید، به نادر افتد که مردمی منطق ناآموخته، علمی مکتسب بر وجهی کامل حاصل تواند کرد. بل همچنانکه بیشتر مردم که نجارت ندانند، قادر باشند بر آنکه چوبی بتراشند اما واثق نباشند به آنکه آن چوب به آن تراشیدن به اصلاح آید یا نیاید، بلکه تباه شود، بیشتر مردم که منطق ندانند در معانی تصرفی توانند کرد اما واثق نباشند به آنکه از آن تصرف، علمی حاصل شود یا نشود، بلکه در حیرت بیفزاید یا در ضلالت افکند، و نه هر که کاری کند داند که چه می کند یا چه می باید کرد، بلکه بسیار کسان باشند که در کارها شروع کنند بر سبیل خط و همچنین باشد حکم کسانی که طلب علوم کنند و بر صناعت منطق واقف نباشند.<sup>۱</sup>

پس علم منطق، شناختن معنیهایست که از آن معانی رسیدن به انواع علوم مکتسب ممکن باشد، و آنکه از هر معنی به کدام علم توان رسید، و دانستن کیفیت تصرف، ملکه شدن این دو فضیلت نیز مقارن باشد. چنانکه بی رویت و فکری اصناف معانی شناسد و در انواع تصرفات متمکن بود تا بر اکتشاف انواع علوم قادر بود و از ضلالت و حیرت ایمن باشد و بر مزال<sup>۱</sup> اقدام اهل ضلالت واقف. و این قدر اشارتیهست به تصور ماهیت علم منطق و تنبیه بر فائده آن به حسب امکان در این موضع، چه احاطه به گنه آن بعد از تحصیل تمامی علم تواند بود، و چون معرفت مؤلفات بی معرفت مفردات ممتنع است و رسیدن به

معانی بی وقوف بر احوال الفاظ متعذر ابتداء به معرفت احوال مفردات و کیفیت دلالت الفاظ بر معانی باید کرد و بعد از آن در بیان مقاصد شروع نمود. (از اساس الاقتباس)

سلمان در اوایل قرن هشتم هجری در ساوه تولد یافت. پدرش سلمان ساوجی علاءالدین، اهل فضل بود و شغل دیوانی داشت؛ سلمان پس از تحصیل علم و دانش در اوایل عمر به مدح خواجه غیاث‌الدین محمّد وزیر سلطان ابوسعید بهادر پرداخت و سپس به مدح و ستایش جلالیریان همت گماشت و مدت چهل سال در سفر و حضر مدّاح آنان بود؛ وی را از آخرین قصیده‌سرایان معروف ایران، پیش از صفویان می‌دانند؛ سلمان، در تتبع سبک متقدمین، چون کمال‌الدین اسمعیل و ظهیر و انوری و منوچهری، استادی و مهارت نشان داده است، مثلاً در این شعر:

تا باد خزان رنگرز رنگرزان است      گویی که چمن کارگه رنگرزان است  
شیوه منوچهری را به کار برده و در قصیده:

هر که را بخت هم عنان باشد      در رکاب خدایگان باشد  
از شیوه انوری، پیروی کرده است.

سلمان در تغزل و تشبیب و غزل نیز زبردست بوده و تا آنجا که حافظ شیرازی، بعضی از غزلیات او را تتبع نموده است؛ اینک چند بیت از آغاز قصیده‌ای که در مدح سلطان اویس سروده است می‌آوریم:

باد نوروز از کجا این بوی جان می‌آورد      جان من پی تا به کوی دلستان می‌آورد  
جنبشی در خاک پیدا می‌شود ز انفاس باد      باد گویی از دم عیسی نشان می‌آورد  
گل به زیر لب نمی‌داند چه می‌گوید که باز      بلبلان بی‌نوا را در فغان می‌آورد  
غنچه را در دل بسی معنی نازک جمع بود      بلبل اکنون زان معانی در بیان می‌آورد  
گل صبوچی کرده پنداری که پیش از آفتاب      باغبان گل را به دوش از بوستان می‌آورد  
کوه خارا پوش، کش یاقوت می‌بندد کمر      باز سر در حله از پرنیان می‌آورد  
در جهان هرجا که آزادیت، چون سرو سهی      منزل اکنون بر لب آب روان می‌آورد  
و چه خوش می‌آیدم در وقت رقصیدن که سرو      دستها بر دوش بید و ارغوان می‌آورد  
غزل زیر را به سبک غزلسرایان کهن سروده:

باز به زنجیر زلف، یاز مرا می‌کشد      در پی او می‌روم تا به کجا می‌کشد  
نام همه عاشقان در ورق لطف اوست      گر قلمی می‌کشد بر سر ما می‌کشد



هر چه ز نیک و بد است چون همه در دست اوست  
 بار تو من می کشم جور تو من می برم  
 حسن تو بین کز برم دل به چه رو می برد  
 بار غمت غیر من کس نتواند کشید  
 بر من مسکین چرا، خط خطا می کشد؟  
 پرده ز رویت چرا، باد صبا می کشد؟  
 وین دل مسکین نگر کز تو چها می کشد؟  
 بر دل سلمان بنه آن همه، تا می کشد...  
 سلمان نه تنها در فنون نظم استاد بوده، بلکه در معانی عرفانی نیز توانایی خود را نشان داده است:

گر ستر و برگ کلاه فقر داری ای فقیر  
 ترک اول ترک مال و ترک ثانی ترک جاه  
 چار ترکت باید اول تا رود کارت ز پیش  
 ترک ثالث ترک راحت ترک رابع ترک خویش  
 این دو بیت، بیت عارفانه منسوب به شیخ عطار را به خاطر می آورد که گفته است:  
 در کلاه فقر می باشد سه ترک  
 ترک دنیا، ترک عقبی، ترک ترک  
 سلمان در توصیف مناظر طبیعی، نیز مهارت داشته، چنانکه در دوران اقامت در بغداد و تعاشای دجله، در وصف جلوه های گوناگون آب، هنر فراوان نشان داده است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است  
 و در قصیده ای در وصف کشتی می گوید:  
 پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است

پیکر این زورق رخشنده بر آب روان  
 دجله چون دریا و کشتی کوه و در بالای کوه  
 می درخشد چون دو پیکر در محیط آسمان  
 سایبان ابر است، خورشیدش به زیر سایبان  
 و در ضمن وصف قصر شیخ حسن، از وسایل روشنایی در آن دوران یاد می کند:  
 در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع  
 چنانکه اشاره شد، غزلسرای نامی خواجه حافظ شیرازی سبک او را اقتباس کرده و او را به استادی ستوده است:

سرآمد فضلالی زمانه دانی کیست  
 شهنشه فضلا، پادشاه ملک سخن  
 ز راه صدق و یقین، نی ز راه کذب و گمان  
 جمال ملت و دین خواجه جهان سلمان  
 سلمان در پایان عمر در ساوه انزوا اختیار کرد و به سال ۷۷۸ بدرود حیات گفت.

خواجه رشیدالدین  
فضل‌الله همدانی

رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸هـ) در دوران جوانی به فراگرفتن دانشهای مختلف، خاصه علم طب پرداخت و به عنوان پزشک، در عهد آباقاخان وارد دستگاه ایلخانان گردید، وی

از برکت نبوغ و استعدادی که داشت در مدارج ترقی به مقام وزارت غازان خان رسید، باید او را از وزرا و مستوفیان و رجال معروف علم و سیاست در عهد ایلخانان مغول به شمار آورد. او به فرمان غازان خان، مأمور تنظیم تاریخی از مغول گردید، پس از درگذشت غازان خان، الجایتو وی را بر آن داشت که کتاب خویش را تبدیل به یک تاریخ عمومی مفصل نموده، نام آن را جامع‌التواریخ بگذارد. کتاب جامع‌التواریخ با اینکه از نفوذ کلمات و اصطلاحات مغولی بر کنار نمانده، از جهت سادگی و روانی کلام، اثری شایان دقت است. این کتاب به دستیاری دانشوران ایرانی و غیر ایرانی مانند: دانشمندان چینی، تبتی و ایغوری و فرنگی و یهود که در دربار سلطانیه، اقامت داشتند، نوشته شده است. علاوه بر این، خواجه، آثار دیگری چون مفتاح‌التفاسیر و رساله سلطانیه و لطایف‌الحقایق و بیان‌الحقایق و غیره از خود به یادگار گذاشت. گذشته از کتابهای سابق‌الذکر، از مجموعه نامه‌هایی که از او باقی است، می‌توان به بسیاری از خصوصیات سیاسی، اداری و اجتماعی آن دوران پی برد.

مخالفتش او را از قوم یهود شمردند و غازان خان بعد از قتل صدر جهان زنجان، وی را با شرکت خواجه سعدالدین محمد آوجی به وزارت خویش برگزید و سلطان محمد خدابنده نیز او و خواجه علیشاه گیلانی را در وزارت خویش شریک کرد؛ در دوران سلطنت ابوسعید بهادر خان که پادشاهی جوان و کم تجربه بود، خواجه علیشاه و همدستان او، رشیدالدین فضل‌الله و پسرش را متهم به زهر دادن الجایتو نمودند؛ به همین جهت ابوسعید، نخست خواجه ابراهیم را پیش چشم پدر گردن زد، سپس خواجه رشیدالدین پیر را (۷۱۸هـ) هلاک کردند و خاندان و خواسته‌های او را به باد فنا دادند.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله، در دوران قدرت، آثار خیر فراوان از جمله رُبع رشیدی را در تبریز بنا نهاد و کتاب عظیم جامع‌التواریخ را با استمداد از فضلا و دانشمندان زمان

و استفاده از کتب و مآخذ گوناگون تصنیف نمود؛ بعدها در عهد ابوسعید بهادرخان، در اثر سعایت دشمنان و بنا بر خوی وحشیانه مغولان، ربع رشیدی و دیگر موسسات خیریه او در تبریز و دیگر نقاط و کتابخانه معتبری که احداث کرده بود، جعلگی به باد یغما رفت. با اینکه خواجه شاعر نبود، گاهی از راه تفنن شعری می‌گفته است، در بعضی از تذکره‌ها این دو بیت از او ذکر شده است:

پیریم ولی چو بُخت دمساز آید      هنگام نشاط و طرب و ناز آید  
از زلف دراز تو کمندی فکنیم      بر گردن «عُمرِ رفته» تا، باز آید

### نخستین تلاش در راه تدوین تاریخ عمومی جهان

رشیدالدین فضل‌الله، درباره علاقه الجایتو (خدابنده) به پایان دادن جامع‌التواریخ در مقدمه می‌گوید: «چون پادشاه اسلام خَلْدَالله سلطانه از غایت عُلُو همت، همواره مستحث انواع علوم و متفحص فنون حکایت و تواریخ است... بعد از مطالعه و اصلاح این تاریخ (یعنی تاریخ غازانی) فرمود که چون تا غایت، هیچ تاریخی که مشتمل باشد بر احوال و حکایات عموم اهل اقالیم عالم و طبقات اصناف بنی آدم، نساخته‌اند... در این ایام که به حمدالله و مِنْهُ اطراف ربع مسکون در فرمان ما و اُرُق چنگیز خانست و حکما و منجمان و ارباب دانش و اصحاب تواریخ و اهل ادیان و ملل از اهالی ختای و ماچین و هند و کشمیر و تبت و ایغور و دیگر اقوام اترک و اعراب و افرنج در بندگی حضرت آسمان شکوه، گروه مجتمند و هر یک را از تواریخ و حکایات و معتقدات طایفه خویش، نسخه‌ای هست و بر بعضی از آن واقف و مطلع، رای جهان آرای چنان اقتضا می‌کند که از مفصل آن تواریخ و حکایات مجملی که از روی معنی مکمل باشد، به نام همایون ما بپردازند و آن را با صور اقالیم و مالک‌الممالک به هم در دو مجلد نوشته، ذیل این تاریخ مذکور سازند، تا مجموع آن کتابی عدیم‌المثل باشد، جامع جمیع انواع تواریخ... بی اهمال و امهال به اتمام باید رسانید تا موجب دوام نام و ناموس گردد...»<sup>۱</sup>

نامه خواجه رشیدالدین فضل‌الله به شیخ صدرالدین بن شیخ بهاء‌الدین زکریا  
و تعزیت او به مرگ فرزندش

www.Bakhtiaries.com

«حق عزّ و علا به صفت قیومیّت و نعت دیمومیّت از خزانه فلنُخِنِيتهُ حيوهُ طَيِّبَةً خلعت حيوهُ حقیقی که باد روزگار غبار و صمت زوال و وسمت انتقال بر اکثام و اذیال آن نشاناند، و قبای سروری که دست تصرف فنا تعرّض به دامان عصمت و گریبان عزّت آن نرساند، بر قامت آن صدر ولایت و بدر ملک هدایت، قُدوة اصحاب سداد، هادی ارباب رشاد، منبع المکارم و الفضائل، مجمع المحاسن والشیم<sup>۱</sup> ... صدرالملة و الدین، بهاء‌الاسلام لایق و زیبا دارد و امداد فضل الوهیت و آثار فیض ربوبیت بر صفحات امور و احوال و وجنات امانی<sup>۲</sup> و آمال آن ستوده خصال واضح و لایح باد به حق‌الحق.

بنده فقیر و چاکر رشید دم به دم تحایاتی<sup>۳</sup> که روایح گلزارش زوایای قلوب اولیا معطر دارد و لوایح انوارش خبایای<sup>۴</sup> خواطر اصفیا منور گرداناد ارسال می‌کند به هزاران لواذع<sup>۵</sup> فراق و<sup>۶</sup>، شرح واقعه هایل مخدوم زاده مرحوم تغمده‌الله برحمته و رضوانه واسکنه بـُحبوحه<sup>۷</sup> چنانه به کدام زبان داده شود که شدت صدمت و صولت سَطوتِ آن راه عبارت بسته است.

...همه مرگ راییم پیر و جوان به گیتی نماند کسی جاودان  
و اِنَا اِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ، و اگرچه روح و بدن که سالها انیس و جلیس هم بوده‌اند،  
الّٰمِ عَظِيمِ است اما بِالْحَقِيقَةِ لَدَات و مُرَادَات و حُصُولِ دَرَجَات و کَمَالَات ارواح را  
موقوفست نه اشباح را، چه شیخ انسانی به حقیقت زندانی بیش نیست، پس روح را در  
زندانی مَحْن و قفص بدن شادمان بودن مُحَالست، و هرچه به محلّ اصلی و منزل طبیعی خود  
باز نیاید، آرام و آسایش نگیرد، به حکم فَتَمَنُّوْا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ و بشارت اَنَّكَ  
مَيِّتٌ و اِنَّهُمْ مَيِّتُوْنَ... سؤال مصطفوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ اَللّٰهُمَّ اَمْتِنِيْ مَسْكِنًا شَوَاهِدِ و

۱. خوی جمع شیم

۲. امنیه: بضم اول آرزو، ج امانی

۳. خوش آمد و مرجبا گفتن، ج: تحایا

۴. بفتح اول بنهان، نهفته

۵. لذع: بفتح اول و سکون ثانی و ثالث سوختن؛ لذعة: سوزش، یکبار سوختن، ج: لواذع

۶. آرزومند و مشتاق

۷. میان و وسط چیزی

دلایل این معنی اند، حق تعالی هزار روح و راحت بر آن روح مقدس مطهر در رساند و مرقد شریف و مشهد منیف او را مَطَّلَعِ شُعُوسِ<sup>۱</sup> رحمت و مَطْرَحِ انوارِ عَزَّتِ گرداناد! و آن بزرگوارِ روزگار را بر تمادیِ آدوارِ وارثِ اَعْمَارِ<sup>۲</sup> دارد و حقایقِ کَلِّیَّاتِ دینی و دنیایی و دقایقِ ماهیاتِ صوری و معنوی را در نظر مشاهده و عینِ مکاشفهٔ او معین و مبین<sup>۳</sup> کند، تا هر چیز را چنانکه هست مطالعه کند و معاینه بیند و از سِرِّ سُنْرِیْهِمْ آیاتنا فی آلاقی و التماسِ اَرْنالاشیاءِ کَمَا هِیَ واقف گردد و خدا را از هوا و بقا را از فنا و وجود را از عدم و حُدُوثِ را از قَدَمِ و حیاتِ را از مَمَاتِ بشناسد و بداند، و از آن اِعْرَاضِ کند و بدین اقبال نماید، ان شاء الله تعالی که پیوسته ذاتِ بی نظیر و صفاتِ بی بدیل او از حوادثِ آدوار و صَوَارِفِ<sup>۴</sup> اَعْصَارِ مِصُونِ و مأمون باشد تا این ضعیف سلسلهٔ اخلاص و دولتخواهی جنباند، و در خَلُوتِ و جَلُوتِ<sup>۵</sup> و سَرَّاءِ<sup>۶</sup> و سَرَّاءِ<sup>۷</sup> به ذکر محامد و نشر مناقبِ مخدومی رطب اللسان باشد، و هر چند می خواستم که این باب را اطنابِ دهم سرشک دیده آنچه می نوشتم می شست و هرچه می نگاشتم محو می کرد... حالیا این قصهٔ پر غصه را بدین دو بیت اختصار کرده می شود:

گر ز بستان معالی تو شاخی بشکست      لله الحمد که آن اصل که اصلت بپاست  
ور ز گلزار امید تو گلی رفت به باد      شکر ایزد که گل باغ وجودت برجاست  
و آرنده مستعجل بود، عجاله الوقت را بر موجب نُحْفَةُ الْفَقِیْرِ حقیر، مصراع:

«از خانه به کدخدای ماند همه چیز» به رسم بیلاک<sup>۱</sup> هدیه یی فرستاده شد، ان شاء الله که در محل قبول افتد، متوقع به کرم عمیم و لطف جسیم مخدومی که ذیل عفو بر هَفَوَاتِ<sup>۲</sup> این فقیر افکند و به دعای صالحه یاد فرماید و السلام»

از عرفا و شعرای بزرگ ایران در قرن هشتم هجریست، تولد او  
خواجهی کرمانی      در شوال ۶۸۹ در کرمان اتفاق افتاده است؛ وی پس از کسب  
اطلاعات ضروری در زادگاهش به سیر و سیاحت پرداخت.

۱. آفتابها

۲. آبادانها

۳. آشکار و روشن

۴. دگرگونها

۵. مقابل خلوت یعنی آشکارایی

۶. بیلاک: عطا و بخشش، پیشکش

۷. هفوة: لغزش، جمع: هفوات

دولتشاه سمرقندی نوشته است که او «از بزرگزادگان کرمان بوده و دوران کودکی را در کرمان گذرانیده است و سپس به سفرهای طولانی خود به حجاز و شام و بیت المقدس و عراق عجم و عراق عرب و مصر و فارس و بعضی از بنادر خلیج فارس پرداخت و در این سفرها، توشه‌ها از دانش و تحقیق اندوخت و در پایان سفرهای حجاز و شام و عراق عرب، چند گاهی در بغداد باقی ماند و در سال ۷۳۲ یکی از مثنویهای خود را به نام همای و همایون که مدتی پیش آغاز کرده بود به نام سلطان ابوسعید و وزیرش غیاث‌الدین محمد به انجام رسانید.» ولی دیری نگذشت که مخدومان و ممدوحان او یا در گذشتند و یا به دست مخالفان از پای در آمدند چنانکه خود به این معنی اشاره کرده است.

از آن خواجو ازین منزل سفر کرد که سلطانیه «بی‌سلطان» نخواهد از آن پس، خواجو عازم اصفهان می‌شود. و پس از چندی به کرمان و فارس می‌رود و در پناه حمایت خاندان اینجو قرار می‌گیرد و در دوره سلطنت شاه شیخ ابواسحق با رفاه و آسایش زندگی می‌کند و چون سخت به زندگی مادی و راحت و آسایش خویش در هر شرایطی، دلبستگی داشت، از مدح امیر سفاک و خون‌آشامی چون امیر مبارزالدین که رقیب ممدوح او نیز بود خودداری نمی‌کرد.

وی در یکی از غزلیات خود به آشفتگی و بی‌اعتباری اوضاع زمانه اشاره می‌کند:

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان با دست  
آنکه گویند که بر آب نهادست جهان  
همچو نرگس بگشا چشم و بین کاندراخک  
خیمهٔ انس مزن بر در این کهنه رباط  
هر زمان مهر فلک بر دگری می‌تابد  
از میان معاصران خواجو، باید نخست از حافظ سخن گفت که با خواجو ارتباط نزدیک داشته، ولی از لحاظ طرز تفکر و هدف و کمال مطلوب بین این دو به هیچ روی هماهنگی وجود نداشته، چه حافظ مردی وسیع‌المشرب، آزاداندیش، و قانع بود، در حالیکه خواجو چندان در پی معنویات نبود و برای کسب صله و امرار معاش شعر می‌گفت، چنانکه می‌دانیم مثنوی همای و همایون، مثنوی نیست عاشقانه، در داستان عشق همایون با همای دختر فغفور چین به بحر متقارب که خواجو آن را به سال ۷۳۲ هـ در ۴۴۰۷ بیت به اتمام رسانیده و هدف خود را چنین بیان کرده است:

من این نامور نامه از بهر نام  
چو کردم به فال همایون تمام  
کنم بذل بر هر که دارد هوس  
که تاریخ این نامه «بذل» است و پس

همای و همایون در طول چند سال مسافرت خواجه، و بیشتر در دوران اقامت او در بغداد سروده شد و هدف وی آن بود که آن را به ابوسعید بهادرخان تقدیم دارد ولی مرگ ابوسعید و حوادث گوناگون تاریخی سبب شد که شاعر به اشاره و تشویق خواجه تاج‌الدین احمد آن را بنام شمس‌الدین صاین و پسرش عمیدالملک کرد.

دیگر از آثار خواجه منظومه ایست به نام گل و نوروز در عشق شاهزاده‌یی به نام نوروز با دختر پادشاه روم به نام گل، و روضه‌الانوار که منظومه نیست حاوی مباحثی از اخلاق و عرفان که آن را بنام شمس‌الدین محمد صائن ساخته و در آن از بنیان‌گذاران طریقت مرشدیه به نیکی یاد کرده است.

هرگاه مجموعه آثار منظوم و منثور خواجه را مورد مطالعه قرار دهیم، می‌بینیم که وی از اکثر علوم و معارف دوران خود مانند نجوم و هیئت کمابیش اطلاعاتی داشته و سعی کرده است، قصایدی به سبک سنایی و خاقانی و دیگر شعرای نامدار به رشته نظم در آورد، از جمله، به شیوه نظامی به نظم ساقی‌نامه مبادرت ورزیده است.

اکنون نمونه‌یی از اشعار او را از «کهرنامه» می‌آوریم:

حکایت کرد آنک از پیر ما بود	که غزالی که دین را پیشوا بود
به عزم تهنیت شد روز نوروز	به ایوان وزیر عالم افروز
چو دستورش بدید از جای برخاست	به جای خود درش بنشانند و نشست
شهان را دید بر آن آستانه	گرفته همچو دولت آشیانه
همه بر صدر صاحب گوهر افشان	چو شاه اختران گشته زرافشان
در آن روز آنچه خدمت کرده بودند	هدایا و تُخف آورده بودند
ز یاقوت و زر و لعل بدخشان	بر آمد مبلغ هشتاد تومان <sup>۱</sup>
خدیو مُلك هرچش در نظر بود	امام وقت را انعام فرمود
به تلمیذان <sup>۲</sup> او هم سیم و زر داد	ز بخشش کوه و دریا را خبر داد
وز آنها يك درم با خویش نگذاشت	وز ایشان هیچکس درویش نگذاشت
جز او از خواجهگان گردون کرا دید	که او هشتاد تومان رز بیخشید
در تبلیغ به سعی و عمل گوید:	

گرم درآ، تا به کی آهستگی  
ور نشوی غرقه، به ساحل رسی

دم بگشا تا به کی این بستگی  
جهد همی کن، که به منزل رسی

۱. تومان یعنی ده هزار درهم یا دینار

۲. شاگردان